

خدمت آقای مروتی عزیز

نامه شما موجب خرسندی فراوانی است چرا که نه تنها واجد نثری سلیس و صحیح است بلکه نشان دهنده این امر مهم است که خواننده ای چون شما تا چه اندازه می تواند به کنه مطلب رفته زیر و بم مطالبی این چنین تحقیقی را در یابد. این خرسندی جهت دیگری هم دارد و آن این که نشان می دهد که کوشش هایم برای توضیح مسائل روانکاوی همیشه مقرون به شکست نیستند. البته این موفقیت را مدیون هوش و ذکاوت کسانی چون شما می دانم.

حال به ذکر چند نکته اکتفا می کنم. ابتدا این که من لفظ "رانه" را چندان معادلی مناسب برای اصطلاح pulsion نمی دانم. "هائ" مختموم در زبان فارسی به عنوان پسوند بیشتر مفید به معنای اسباب و آلات است (مانند ماله، پایه، دستگیره) تا اسم مصدر. به علاوه این لفظ نه تنها واجد زیبایی لازم نیست بلکه نمی توان از آن صفتی ساخته ترکیبات دستوری دیگری بوجود آورد. حال آن که چنان که در "مبانی روانکاوی" (ص...) توضیح داده ام این امر در مورد تعبیری چون رانش صدق نمی کند.

وقتی لکان از "ذکر" به عنوان اسم دلالتی یاد می کنند که فاقد مدلول است منظور او چیزی است که رولان بارت در الفاظی ساده به این صورت بیان داشته است: "ذکر در همه جاست به غیر از آلت جنسی". و این همانست که شما خود گفته اید (معنی اینکه "ذکر معلول خاصی ندارد دقیقاً این است که مدلول های فراوانی دارد").

لذا "ذکر" مقوله ای است که به علت فقدان ذاتی خود در تمام شئون و اطوار آدمی موجودیت پیدا می کند. این اصل اساسی روانکاوی فرویدی را که قائل به اولویت ذکر است تشکیل می دهد. لکان کاری جز تأیید آن نکرده است؛ بدین معنا که سعی او بر آن بوده است که بدان پایه ای منطقی - ریاضی ببخشد که در توپولوژی او به خوبی قابل لمس است.

اصل اولویت ذکر در روانکاوی موردی است که به تعداد قابل توجهی از ملاحظات شما پاسخ می دهد. از آن جمله است این پرسش که آیا زن واجد رانش خاص خود نیست که از رانش مرد به کلی متفاوت باشد (نکته ای که مورد تاکید شما قرار گرفته است).

باید دانست که اصل اولویت ذکر حاصل از اصل دیگری است در روانکاوی فروید که آن را "وحدانیت رانشی" drive monism خوانده اند. این اصل حاکی از آن است که تنها یک نوع رانش جنسی وجود دارد و آن هم مذکر است.

روانکاوان خود در اعتقاد به این اصل اتفاق نظر ندارند. در رأس آن ها می توان از "ارنست جونز" یاد کرد که - علی رغم وفاداری خود به شخص و مقام فروید - بر آن شد تا با اصل وحدانیت ذکری مخالفت کرده معتقد به رانشی خاص زن گردد (می بیند که در این مورد تنها شما نیستید که به مخالفت پرداخته اید).

در پایان مایلم در مورد مسأله مهم دیگری به ذکر اشاراتی در مورد ملاحظات دقیق شما پردازم. می گوید که "استنتاجات روانکاوانه غالباً حاصل مراقبه در نفس و قیاس به نفس اند". ذکر مسأله به این صورت که شما مطرح کرده اید / محاء نظر کلی از امری است که اساس و پایه روانکاوی را تشکیل می دهد. و آن کار بالینی با افرادی است که تحت روانکاوی هستند یعنی روانکاوی عملی (یا بالینی). ببینید فروید میان دو

وجهه از روانکاوی تمایزی اساسی قائل است: ۱- تجربه‌ی عملی روانکاوی که طی آن روانکاو بر آن می‌شود که تمامی یافته‌های قبلی و مفروضات خود را موقه در جهت استماع کامل فرد مورد روانکاوی کنارگذارد و با سعه صدر به سخنان " او " گوش فرا دهد ۲- مباحثات نظری که فروید آن را علم ماوراء النفس می‌خواند. برای دسترسی به این سعه صدر لازمست که شخص روانکاو درگیر مقاومت‌هایی که از ضمیر خود او برخاسته باشند نشود و بتواند در کمال فتوح و گشایش نفسانی به استماع ضمیر نا آگاه فرد مورد روانکاو بپردازد. فروید سقوط در یک چنین ورطه مهمی را انتقال قلبی متقابل (counter-transference) می‌خواند. لذا اساس کار بر این است که شخص روانکاو خود واجد طی طریقی قابل ملاحظه بوده تحت روانکاوی قرار گرفته باشد. وانگهی روانکاو می‌بایستی پیوسته کار بالینی خود را تحت کنترل و سوپرویزیون supervision قرار داده در این مورد از همکاران با تجربه خود مدد بجوید. آنچه شما " مراقبه در نفس و قیاس به نفس می‌خوانید " در مورد خوانندگان متون روانکاوی می‌تواند صادق باشد نه در مورد روانکاوان.

اشاره ای داشتید به نظریات پوپر. من معتقدم که رجوع به تجربه و اتخاذ وجهه نظری عینی در ملاحظات علمی- به خصوص برای ما ایرانیان که بیشتر به تفکر جادویی گرایش داریم- حائز نهایت اهمیت است. ولی در این مورد نکته مهمی را می‌بایستی همواره در نظر داشت و آن این که عینیت و وجهه نظر علمی مورد توجه پوپر می‌تواند روی دیگری باشد از سکه ای خاص که غرب و به تبع آن دنیای امروز درگیر آن بوده خطری را تشکیل می‌دهد که می‌تواند وجود آدمی را- به عنوان فاعل نفسانی- به نابودی بکشاند؛ و این نکته ای است که اساس علوم عصبی neurosciences قرن بیستم را تشکیل داده است. اصرار در عینیت دست رد زدن به سینۀ پرسش‌هایی است اساسی که عالم آدمی مسبوق بر آن هاست. روانکاوی که خود در بطن علوم دقیقه به وجود آمده توانسته است خود را از دام این وجهه نظر عینی رها کند و عین و ذهن را - به نوعی که موافق با ذات آدمی باشد- تلفیق دهد ولی در این راه گاه خود نیز در دام ذهنیات افتاده است. می‌توان در این نظر "ژیژک" تأمل کرد: امور جزئی به صورت غیرمجازی واجد حقایق کلی هستند.

اگر اجازه بدهید این تبادل نظر را می‌توانم در سایت خود منعکس کنم. برایتان امید موفقیت داشته مایل خواهم بود که چنین تبادلاتی همچنان ادامه یابند.

با احترام  
کرامت موللی